

حق رای زنان و مبارزه طبقاتی

"چرا سازمانهایی برای زنان کارگر در آلمان وجود ندارد؟ چرا ما اینقدر کم در باره جنبش زنان کارگر می‌شنویم؟" اما ایرد^۲، یکی از بانان جنبش زنان پرولتاری آلمان، با این پرسشها مقاله ۱۸۹۸ "زنان کارگر در مبارزه طبقاتی" خود را آغاز میکند. از آترمان بسختی ۱۴ سال گذشته است، ولی آن سالها گسترش عظیم جنبش زنان پرولتاری را (از سر) گذرانده اند. بیش از ۱۵۰ هزار زن در اتحادیه ها مشغول شده اند و از فعالترین گردانها در مبارزه اقتصادی پرولتاریا میباشند. چندین هزار از زنان مشغول سیاسی با نشان سوسیال دمکراسی بظواهرت پرداخته اند: روزنامه سوسیال دمکراتیک ("دی کلاسیکهايت") (برابری) بسردی بیری کلاراتسکن^۳ بیش از یکصد هزار مشترک دارد؛ حق رای زنان یکی از مسایل حیاتی در برنامه سوسیال دمکراسی است.

دقیقا این فاکتها منکست شما را وادارد تا به اهمیت پیگار برای حق رای زنان کم بها بدید. منکست بپاند نشید: ما حتی بدون حقوق سیاسی مساوی برای زنان بپیشرفت عظیمی در پرورش و سازماندهی زنان نایل آمده ایم. پس حق رای زنان ضرورت فوری ندارد. اگر چنین میاند نشید، فریب خورد ماید. بیداری سیاسی و سندیکائی توده های پرولتاریای زن در طول ۱۵ سال اخیر با شکوه بوده است. ولی آن تنها بخاطر این ممکن شد که زنان کارگر علیه محرومیت از حقوقشان به شرکت زنده در مبارزات سیاسی و پارلمانتاریستی طبقه خود علاقتند بودند. تا اینجا، زنان پرولتاری توسط حق رای مردان حمایت شده اند، که آنها در حقیقت، گرچه فقط غیر مستقیم، نقشی در آن دارند. توده های وسیع هم مردان و هم زنان طبقه کارگر هم اکنون فعالیتهای انتخاباتی را بیک هدف مشترک برای خود میاندند. در تمام جلسات انتخاباتی سوسیال دمکراتیک، زنان بیک قسمت عظیم و گاهی اکثریت را تشکیل می دهند [و همیشه با علاقتندی و حرارت زیاد با آن درگیرند. در تمام محله های که بیک سازمان محکم سوسیال دمکراتیک وجود دارد، زنان در فعالیت انتخاباتی باری میکنند.

دولت سرمایه داری قادر نبوده است از شرکت زنان در تمام این وظایف و مساعی زندگی سیاسی مانعت شد. کام به کام، دولت در حقیقت مجبور به پذیرش و تضمین این امکان شده است که بآنان اجازه حقوق اتحادیه ای و تجمعات را بدهد. فقط آخرین حق سیاسی بزنان داده نشده است: حق رای در انتخاب کردن مستقیم نمایندگان مردم در (ارگان) مقننه و مجریه، انتخاب شدن بعنوان عضوی در ایسن ارگان. اینجا هم مانند همه ی حیطه های دیگر جامعه، شعار اینست: "نگذارید چیزی شروع شود!" ولی آن چیز شروع شده است. دولت فعلی آنگاه که بزنان پرولتاری اجازه تجمعات علنی و سازمانهای سیاسی داد تسلیم آنان شد. و دولت اینرا نه با وظلهانه، بلکه بخاطر ضرورت و تحت فشار مقاومت ناپذیر طبقه

کارگر در حال برخاستن داد. فشار بر حریت به پیش خود زنان پرولتاری بود که دولت پلیسی پروس-آلمان را مجبور به دست کشیدن از "قسمت زنان" ۴ مشهور در جلسات سازمانهای سیاسی کرد و درهای ساز-مانهای سیاسی را بروی زنان کاملاً گشود. این واقعا راه را هموار کرد. پیشرفت مقاومت ناپذیر مبارزه طبقه پرولتاری حق زنان کارگر را به گرداب زندگی سیاسی کشانده است. با استفاده از حق اتحادیه و تجمع، زنان پرولتاری فعالترین نقش را در زندگی پارلمانی و در عملیات انتخاباتی احراز کرده اند. این فقط فرجام اجتناب ناپذیر و فقط نتیجه منطقی جنبشی است که امروزه میلیونها زن پرولتاری رزمجویانه و شکی بنفس فرهاد میکنند: ما حق رای میخواهیم!

زمانی، در عصر زنجاری مطلقه پیش از ۱۸۴۸، به تمام طبقه کارگر گفته میشد که آنان برای اِصال حق سیاسی "بعد کافی" نیستند. امروزه این را نمیتوان برای زنان پرولتاری گفت، زیرا آنان بلسوخ سیاسی خود را بمنصه ظهور رسانده اند. هر کس میداند که بدون آنان، بدون کمک پر شور زنان پرولتاری، حزب سوسیال دموکراتیک نمیتوانست^۴ پیروزی پرستاره ۱۲ ژانویه [۱۹۱۲] نایل شود، نمیتوانست چهار و یکم میلیون رای بیاورد. بجز تفهیر، طبقه کارگر همیشه بلوغ خود را برای آزادی سیاسی با قیام انقلابی ظفر نهن تو، معا ثابت کرده است. فقط وقتی که "حق الهی" [تاج و] تخت و بهترین و نجیبترین مردان مملکت حقیقتاً مشت کرده کرده پرولتاریا را روی چشمان خود و زانوان او را روی سینهای خود حس کردند، فقط آنگاه با سرعت آذرخش در میانه و به "بلوغ" سیاسی خلق اعتقاد مییابند. امروز، نوبت زنان پرولتاری است که دولت سرمایه داری را از بلوغ خود آگاه کند. این امر بوسیله يك جنبش توده ای بیکر و قدرتمند انجام میشود که باید تمام وسایل مبارزه و فشار پرولتاری را بکار گیرد.

حق رای دادن زنان هدف است. ولی جنبش توده ای برای رخدادن آن تنها کار زنان نیست، بلکه يك موضوع مشترك طبقاتی برای زنان و مردان پرولتاری است. عدم حقوق برای زنان در آلمان کسوفی تنها يك حلقه در زنجیر ارتجاع است که زندگی خلق را بغسل و زنجیر کشیده است. و بطور نزدیکی با رکن دیگر ارتجاع یعنی سلطنت در ارتباط است. در آلمان سرمایه داری پیشرفته، خیلی صنعتی شده، قرن بیستم، در عصر برق و هواپیما، عدم حقوق سیاسی زنان همانقدر از بقایای ارتجاعی گذشته مرده است که سلطنت با "حق الهی" [تاج و] تخت. هر دو پدیده - وسیله آسمانی پشته قدرت هدایت کننده سیاسی، و زن، که پای بخاری درنگ کرده، که به طولانیهای زندگی همی، به سیاست و مبارزه طبقاتی علاقه ندارد - هر دو پدیده ریشه هایشانرا در اوضاع پوسیده گذشته، در زمانهای سرواژ در دهستان و حَرَف [گیله ها] در شهرها دارند. در آن زمانها، آنها توجیه پذیر و ضروری بودند. ولی هم سلطنت و هم عدم حقوق زنان با توسعه سرمایه داری مدین ریشه کن شده اند، کاریکانوره ای محمول المقبول شده اند. در جامعه مدین ما، آنها به وجودشان ادامه میدهند، نه فقط بخاطر اینکه مردم با دشمن

رفته آنها را ملغا کنند، نه فقط بخاطر با فشاری و جبر اوضاع. نه، آنها هنوز وجود دارند زیرا هر دو - سلطنت و زنان بدون حقوق - ابزار قدرتمند ضایع دشمنان خلق شده‌اند. وحشی ترین و بدترین طرفداران بهره‌کشی و بردگی پرولتاریا در پشت [تاج و] تخت و محراب، همانگونه در پشت پردگی سیاق زنان، سنگر بندی کرده‌اند. سلطنت و عدم حقوق زنان محترمین ابزارهای طبقه سرمایه‌دار حاکم شده‌اند. در واقع، دولت ما علاقه مند به دربرخ‌رای از زنان و تنها از آنها می‌باشد. او بدرستی از تهدید آنها در مورد موسسات سنتی طبقه حاکم مترسد، مثلا، نظامیگری (که هیچ زن پرولتاریا متفکر نمیتواند از دشمنی مرگ آوری با آن حذر کند)، سلطنت، فارت سیستماتیک عوارض و مالیاتهای خوارو بار، و غیره. حق رای زنان وحشت و کراهتی برای دولت سرمایه‌داری حاضر می‌باشد زیرا در پشت آن میلیونها زنیکه دشمن درونی، یعنی سوسیال دموکراسی انقلابی را قویتر میکند، ایستاد ماند. اگر موضوع بر سر رای دادن خانمهای بورژوازی بود، دولت سرمایه‌داری چیزی جز حمایت موثر برای ارتجاع نمیتوانست انتظار داشته باشد. اکثر آن زنان بورژوازی که مانند شیر زنان در مبارزه ضد "حقوق ارضی مردان" عمل میکنند، اگر حق رای داشتند، مانند بزه‌های سر برآه در اردوی ارتجاع محافظه کار و سذھی هرز می‌رفتند. در حقیقت، یقینا خیلی ارتجاعی‌تر از بخش مرد طبقه خود میشدند. بغیر از معدودی که مشاغل یا حرفه‌هایی دارند، زنان بورژوازی نقشی در تولید اجتماعی ندارند. ایشان چیزی جز پاران مصرف‌کننده، ارزش‌زانی که مردانشان از پرولتاریا می‌جایند، نیستند. آنها انگلیهای انگلیهای بدنه اجتماع هستند. و معمولا پاران مصرف‌کننده در دفاع از "حق" خود در زندگی یک انگل حتی هارتر و خشن‌تر از مزدوران بلا واسطه سلطه و بهره‌کشی طبقه‌ای اند. تاریخ همه مبارزات انقلابی بزرگ، این را بطور وحشتناکی ثابت می‌کند. انقلاب کبیر فرانسه را بگیرد. پس از سقوط ژاکوبینها^۵، آنگاه که روسیه در زنجیر به محل اعدام کشانده میشد، روسی‌های برهنه بورژوازی دست از پرورزی در خیابانها می‌رقصیدند. یک رقص بشیرم شاد می‌پیراهن قهرمان از با افتاده انقلاب. و در ۱۸۷۱، در پاریس، آنگاه که کبون^۶ قهرمانانه کارگران توسط سلسله‌های شکست خورد، سادگان سبج بورژوازی حتی از مردان حیوان صفت خود در انتقام خون آلود از پرولتاریای سرکوب شده^۷ پیشی گرفتند. زنان طبقات مالک همیشه شمع‌بانه از بهره‌کشی و بردگی مردم کارگر دفاع میکنند که از آنها بطور غیر مستقیم وسیله موجودیت از نظر اجتماع بهمصرف خود را دریافت می‌دارند. از نظر اقتصادی و اجتماعی، زنان طبقات بهره‌کش یک بخش مستقل جمعیت نیستند. تنها ملگور اجتماعی آنها وسیله تکثیر طبیعی طبقات حاکم است. در مقابل، زنان پرولتاریا از نظر اقتصادی مستقل‌اند. آنها برای اجتماع مانند مردان مولدند. منظوم این نیست که آنها بچه پرور می‌دهند پس خانه داری میکنند تا کنگی بپردازان در تاصین خانواده هایشان با مردهای نا چیز باشد. این قسم کار از نظر اقتصاد سرمایه‌داری فعلی مولد نیست، هیچ مهم نیست حاصل فداکاریها و انزوی مصرف‌شده هزاران

کوئینر کوچک که حجم مینوند، چقدر عظیم باشد. این فقط امور خصوصی کارگر، شادی و برکش و باهن دلیل، ناموجود برای جامعه فعلیمان میباشد. تا زمانی که سرمایه‌داری و نظام مزدبری حاکم است، فقط آن قسم کاری مولد انگاشته میشود که ارزش اضافی تولید کند، که سود سرمایه‌داری بیآفریند. از این نقطه نظر، رفتار نشان‌خانه که سابقاً پیش بود بحسب صاحبکارش میریزد، یک کارگر مولد است، در حالیکه تمام رنج زنان و مادران بیرونتاری در چهار دیوار خانه شان تا مولد انگاشته میشود. این شقی و جنون‌آمیز جلوه میکند، ولی دقیقاً به تفاوت و جنون اقتصاد سرمایه‌داری گویایمان مربوط است. و برونش و با تیز بینی دیدن این واقعیت شقی نخستین وظیفه زن بیرونتاری است.

زیرا، دقیقاً از این نقطه نظر، ادعای زنان بیرونتاری برای حقوق سیاسی مساوی در زمینه محکم اقتصادی پایه دارد. امروزه، میلیونها زن بیرونتاری مانند مردان - در کارخانه‌ها، کارگاه‌ها، مزارع، صنایع خانگی، ادارات، مغازه‌ها سود سرمایه‌داری میآفرینند. بنابراین از نظر کاملاً علمی جامعه گویایمان آنها مولد هستند. هر روز دسته‌های زنان استثمار شده توسط سرمایه‌داری وسعت میگیرد. هر پیشرفت نوینی در صنعت یا تکنولوژی جاهای نوینی را برای زنان در ماشین آلات سوداگری سرمایه‌داری میآفریند. و لذا، هر روز و هر گام پیشرفت سرمایه‌داری سنگی نو به بنیان استوار تساوی حقوق سیاسی زنان میافزاید. آموزش و هوش‌رزی برای خود مکانیزم اقتصادی ضروری شده است. زن تنگ بین و ضروی "حرکه خانوادگی" پدرسالاری بیجان نمی‌یاسخگوی نیازهای صنعت و تجارت است که سیاست. درست است که دولت سرمایه‌داری از وظیفه‌اش، حتی در این مورد هم غافل مانده است. تا اینجا، اتحادیه‌ها و سازمانهای سوسیال دمکراتیک - ربه‌داری از هان و حرا اخلاقی زنان بیشترین [سهم] را داشته‌اند. حتی دهه‌ها قبل، سوسیال دمکراتها بعنوان تواناترین و باهوش‌ترین کارگران آلمان شناخته می‌شدند. هم‌میتطور امروزه اتحادیه‌ها و سوسیال دمکراسی زنان بیرونتاریا را از هستی تنگ و تیره شان، از کف ذهنی بد بخت و خورده اداره خانواری، در آوردند. مبارزه طبقاتی بیرونتاری اقبای آنها را وسعت بخشیده، از هان آنها را انحطاط پذیر کرده‌اند، تفکرشان را تکامل بخشیده، با آنها هدفهای بزرگی برای مساعینان نشان داده‌است. سوسیالیسم تولد ذهنی دوباره نوده، زنان بیرونتاری را پدید آورد - و بدینوسیله بینک آنها را هم کارگران مولد توانا برای سرمایه‌داری کرده است.

با توجه بهینه اینها، عدم حقوق سیاسی زنان بیرونتاری یک بیعدالتی یلیدانه است، و بیشتر بخاطر اینکه تا کون کینه نیمه دروغ بوده است. بعلاوه، نوده‌های زن نقش فعال در زندگی سیاسی دارند. معبذاً، سوسیال دمکراسی استدلال "بیعدالتی" را بکار نمیرود. این اختلاف اساسی بین ما و سوسیالیسم احساساتی و تعمیلی قبلی است. ما متکی به عدالت طبقات حاکم نیستیم، بلکه فقط و فقط به قدرت انقلابی نوده‌های کارگر و در راه تکامل اجتماعی که زمینه را برای این قدرت آماده میکند [متکی هستیم]. پس بیعدالتی فی نفسه یقیناً استدلالی نیست که با آن حوسات اجتماعی را [بنوان] سونگون کسود.

فریدریش انگلس، دیگر بنیانگذار سوسیالیسم علمی میگوید - معینا اگر بپنداریم که در بخشهای بزرگی از جامعه محسوس شود، همیشه آن علامت مطنینی است که پایههای اقتصادی جامعه بطور معتنابهی تعویض شده‌اند، که شرایط فعلی متضاد حرکت تکاملی میباشد. جنبش نیرومند کنونی ملیونها زن پرولتاریا که عدم حقوق سیاسی خود را یک خطای مدعش میدانند علامت بسیار لغزشناپذیری است. علامت آنکه پایههای اجتماعی سیستم فرمانروا پوسیده‌اند و روزهای آن شماره میشوند.

صدسال پیش، شارل فوریه^۲ فرانسوی، یکی از نخستین پیاپیبران بزرگ ایدئالهای سوسیالیستی، این کلمات فراموش‌نشده را نوشت: در هر جامعه، درجه آزادی زنان تقیاس طبیعی آزادی عمومی است.^۳ این کلاما برای جامعه کنونی مان درست است. جریان مبارزه نودهای پراهن حقوق سیاسی زنان فقط نمود و بخشی از مبارزه عمومی پرولتاریا برای رهایی است. در این امر هدفش و آینه‌دانش‌نشان است. بخاطر پرولتاریای زن، حق رای عمومی، مساوی، مستقیم برای زنان بطور عظیمی مبارزه طبقه پرولتاریا پیش میرود و تشدید میکند. برای اینستکه جامعه بورژوازی از حق رای زنان منجز بوده و منبرسد. و برای اینستکه ما آنها میخواهیم و بدست خواهیم آورد. در پیکار برای حق رای زنان، ما نیز فرارسیدن ساعتی را که جامعه کنونی در زیر ضربات چکش پرولتاریای انقلابی به مغزومای فرو افتد، تسریع میکنیم.

توضیحات

- های
۱. خطابه در تظاهرات دوم زنان سوسیال دمکرات، ۱۲ مه ۱۹۱۲. متن انگلیسی از "منتخبیات نوشته سیاسی روزا لوکزامبورگ"، مانتنلی رید پرس، نیویورک، ۱۹۷۱، ص ۲۲۲-۲۱۶.
 ۲. Emma Ihrer (۱۹۱۱-۱۸۵۷). در ۱۸۸۶ سازمان زنان سوسیالیست را تشکیل داد، که غیرقانونی اعلام شد، و او بزندان افتاد. روزنامه کارگران زن Die Arbeiterin را در ۱۸۸۹ انتشار داد. بعدا روزنامه Die Gleichheit را تاسیس کرد که بعدها کلار تسکین سردبیر آن شد. از ۱۸۹۰ عضو کمیته اجلسی اتحادیه‌های جرمن بود. پس از ۱۹۰۹، عضو کمیته اجرایی سازمان کارگران جوان بود.
 ۳. کلارا تسکین Clara Zetkin (۱۹۳۳-۱۸۵۷). سردبیر روزنامه زنان ح Die Gleichheit T پیگیرانه در جناح چپ. عضو کمیته کنترل حزب. عضو جامعه اسپار تاکوس. بعدا، عضو حزب کمونیست آلمان و حامی بلشویکیها. جزوه مهم: "لنین درباره مسئله زنان". کلا را تسکین که دوست نزدیک روزا لوکزامبورگ بود، بعدا کتابی نوشت، تا حدی "ناپت کند" که او واقعا ضد بلشویک نیست. گفته شده که روزا لوکزامبورگ

اظهار کرد که روی سنگ قبرهایشان باید نوشته شود: "در اینجا آخرین دو مرد سوسیال دمکراسی خفتانند."

۴. "قسمت زنان" در ۱۹۰۲ بوسیله وزیر پروسی فون هارشتاین تأسیس شده بود. بنا به این طرح، یک قسمت مخصوص اطاق برای زنان در جلسات سیاسی رزرو بود.

۵. Jacobins رادیکالترین گروه در طول انقلاب فرانسه ۱۷۸۹. هرت آنها بر اساس پارسی بود. مشهورترین رهبران آن مارات Marat و ریسپیر Robespierre بودند. امروزه این کلمه مترادف رادیکال است.

۶. کون. پس از شکست فرانسه در جنگ فرانسه و پروسی ۱۸۲۱-۱۸۲۰، تئودر Thiers کوشید که کار ملی پارسی را خلع سلاح کند. کارگران کنترل حکومت را در دست گرفتند و برخی اصلاحات (تفکیک کلیسای دولت، هفتم کردن کار شبانه، تمدید اجارهها) دست زدند. پس از یک هفته محاصره توسط ضد انقلاب، کون در خون غرق شد. مارکس کون را در "خطابه به شورای عمومی انترناسیونال [اول]" درباره جنگ داخلی در فرانسه ستود. مارکس طی آن این ایده را بسط داد که طبقه کارگر بسادگی نمیتواند دولت را چنانکه هست قبضه کند و برای اهداف خود از آن استفاده کند. نظر "نزال دولت" مشخص شد: "کون میبایست نه یک سازمان پارلمانتاریستی، بلکه در آن واحد یک وسیله کاری اجرایی و قانونگذاری بود."

۷. فوریه F.M.C. Fourier (۱۸۳۲-۱۷۷۲). یک تخیلی (انوپست) خودآموخته. مخالف اندوید والیزم (فردگرایی) بود، در کتابش Theorie des Quatre Mouvements (۱۸۰۸) یک کویتراتیو (تعاون) تخیلی را طرحریزی کرد. طرح سرپهای "فالانسترهای" Phalansteries جماعتیهای کشاورزی بر اساس تعاون را ریخت. بهترین تلویز Le Nouveau Monde Industriel (جهان صنعتی جدید) است. او کوشید تا پشتیبانی سرمایه‌داری را برعهده‌های تخیلی اش بدست آورد، ولی بی حاصل. پس از ۱۸۳۰، تعدادی هوادار بدست آورد که روزنایهای را آغاز کردند، بهترین آنها و کونسیدران V. Cosiderant بود. مزرعه بروک Brook در ایالات متحده آمریکا یک کون فوریه‌ستی بود.

۸. گرچه روزا لوکزامبورگ نمیتوانست بداند، کارل مارکس همین کلمات را در "دستنویسهای اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴" پسر ۳ آنجا که ماهیت جامعه کونیستی را تشریح میکند، ذکر میکند.